میخائیل گورباچف مردی که به شوروی تعلق داشت

عکس: Gettyimages

ماشا گسن*: میخائیل گورباچف، آخرین رهبر اتحاد جماهیر شوروی، روز سه‌شنبه در ۹۱سالگی در مسکو درگذشت. او در دو دهه اخیر زندگی‌اش به‌ندرت تن به مصاحبه داد و به همین دلیل بود که وقتی در سال ۲۰۱۰ قبول کرد تا با مجله‌ای در مسکو که من سردبیرش بودم، مصاحبه کند، هم شگفت‌زده بودم و هم تردید داشتم: این فرصتی منحصربه‌فرد بود که تقریبا بدون‌شک قرار بود حیف شود. مشهور بود که گورباچف مصاحبه‌شونده بدی بود. دائم از این شاخه به آن شاخه می‌پرید، از موضوع سؤال پرت می‌شد و تقریبا به‌ندرت جمله‌ای را به انتها می‌رساند؛ بنابراین من و همکارم برای به حداقل رساندن این مشکلات، از خوانندگان مجله خواستیم تا سؤال‌های خود را برایمان بفرستند. یکی از سؤال‌ها این بود: «درحال‌حاضر چه چیزی می‌تواند شما را خوشحال کند؟». این بار گورباچف پاسخ کوتاهی آماده داشت: «اینکه کسی می‌توانست به من اطمینان دهد که دنیای بعد از رایسا را خواهم دید؛ اما من به چنین چیزهایی اعتقاد ندارم». رایسا، همسرش بود که در سال ۱۹۹۹ بر اثر سرطان خون درگذشت.

گورباچف ادامه داد: «من به خدا اعتقاد ندارم». رایسا هم فرد خداباوری نبود؛ اما «او نسبت به من با سرعت بیشتری در این مسیر پیش می‌رفت». به نظر می‌رسد منظور گورباچف این بود که رایسا همگام با کشورش به یک روس متعلق به دوران پساشوروی تبدیل شده بود؛ اما گورباچف عمدتا در همان دوران اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده بود. سرگذشت او نمونه بارز داستان زندگی یک عضو بلندپایه حزب کمونیسم بود: حزب او را در منطقه‌ای روستایی در جنوب روسیه و درحالی‌که هنوز دانش‌آموز دوره متوسطه بود، انتخاب کرد، در مسکو به دانشگاه رفت و در حزب کمونیست مشاغل متعددی بر عهده گرفت که نقطه اوج آن سال ۱۹۸۵ و انتصاب به‌عنوان دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی بود؛ بالاترین موقعیت شغلی که در دوران اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. گورباچف در آن زمان در مقایسه با دیگر رهبران حزب به طرز شگفت‌انگیزی جوان بود: ۵۴ سال داشت و اطراف او پر از آدم‌های مسن هشتادوچند ساله بود که از او انتظار احترام و قدرشناسی داشتند؛ اما گورباچف وفاداری و عشق بزرگ‌تری در زندگی داشت که به هر تعهدی نسبت به حزب و رهبری آشفته آن تقدم داشت. گورباچف برای تحت تأثیر قراردادن رایسا زندگی و کار می‌کرد. آنها در دوران دانشجویی در دانشگاه دولتی مسکو با هم آشنا شده بودند، در آنجا گورباچف حقوق می‌خواند و رایسا دانشجوی فلسفه بود. همکلاسی‌های رایسا گروهی استثنائی از اندیشمندان اتحاد شوروی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بودند و احتمالا این امر بیش از هر عامل دیگری موجب شکل‌گیری سیاست‌هایی شد که برای همیشه با نام گورباچف گره خورده‌اند: گلاسنوست (فضای باز سیاسی) و پرسترویکا (اصلاحات اقتصادی).

گورباچف کمی بعد از انتصاب به مقام دبیری حزب کمونیست، اعلام کرد قصد دارد با اجرای اصلاحاتی اتحاد شوروی را مدرن کند. در ژوئن ۱۹۸۷ او مفهوم جدیدی را مطرح کرد: پرسترویکا یا بازسازی و تجدید ساختار سیاست‌های شوروی در تمام زمینه‌ها. با اینکه گورباچف این مسئله را به‌صراحت بر زبان نیاورد؛ اما منظور او از بازسازی همان لیبرال‌سازی بود: اتحاد شوروی شرکت‌ها و بنگاه‌های خصوصی محدود را قانونی اعلام کرد، از شدت سانسور کاست و اجازه داد درباره موضوعاتی گفت‌وگوی عمومی صورت بگیرد که پیش از آن تابو محسوب می‌شدند. با وجود آنکه قوانین مربوط به سانسور هیچ‌گاه به طور کامل ملغی نشدند؛ اما کاستن از محدودیت‌ها - هدف آشکار گلاسنوست - منجر به رشد بی‌سابقه تألیفات، چاپ نشریات، ساخت فیلم، اجرای موسیقی و هنرهای نمایشی شد. نشریات گمنامی که مقاله‌های طولانی و نیمه‌دانشگاهی منتشر می‌کردند، شاهد رشد شگفت‌انگیز تیراژ خود بودند. مردم برای خواندن روزنامه‌هایی مانند «مسکو نیوز» یا رفتن به تئاتر و دیدن اجرای جدیدی از «لودمیلا پتروشفسکایا» صف می‌بستند. دلیل عمده اقبال به این نشریات و اجراها این بود که آن نشریه، روزنامه و نمایش‌نامه‌نویس به دوران وحشت استالین دیکتاتور شوروی می‌پرداختند، موضوعی که پیش‌تر حتی اشاره به آن ممنوع بود و سانسور می‌شد. شهروندان شوروی برای نخستین‌بار از سال ۱۹۵۳ و مرگ استالین، آزادانه و علنی درباره گذشته خود صحبت می‌کردند.

در سال ۲۰۰۸ و نزدیک به دو دهه پس از فروپاشی شوروی، گورباچف که قصد داشت این بخش از میراث خود را همچنان حفظ کند، با همکاری روزنامه مستقل «نووایا گازتا»، کارگروهی برای تأسیس موزه دوران وحشت استالینی تشکیل داد. او می‌گفت که در مقام دبیر کل حزب کمونیست، دسترسی کامل به آرشیو اسناد دارد. در همان دوران بود که او دریافته بود این بازداشت‌ها و کشتارها کاملا بی‌هدف اعمال می‌شد. دستگیری و اعدام مردم نه به خاطر کار خلاف قانون یا حتی سوءظن نسبت به انجام کار خلاف یا اتهام صوری برای ارتکاب خلاف، بلکه صرفا برای کامل‌شدن سهمیه اعدام و دستگیری هر واحد محلی اجرای قانون انجام می‌شد. گورباچف همچنین دریافت که در دوران اوج خشونت و کشتار، زمانی که هر روز هزاران نفر اعدام می‌شدند، رهبران شوروی از تمام جزئیات مطلع بودند و برگه‌های حاوی نام‌های این اعدام‌شدگان را امضا و تأیید کرده بودند. گورباچف کمیسیونی تشکیل داد که در نهایت میلیون‌ها پرونده دوران استالین را بررسی کرد و صدها هزار حکم محکومیت را باطل کرد. او هنگامی که درباره جنایاتی که به آن پی برده بود، صحبت می‌کرد، از شدت ناباوری به خود می‌لرزید. این نیز ویژگی دیگری بود که او را از سایر رهبران پیشین شوروی متمایز می‌کرد: او مبهوت و حیرت‌زده شده بود. این امکان وجود داشت که جهان‌بینی‌اش با چالش مواجه شود و تغییر کند؛ به نظر می‌رسید خود او نیز می‌تواند تغییر کند؛ اما این امر درباره جانشینان گورباچف صدق نمی‌کرد: ولادیمیر پوتین سخت مشغول حذف واقعیت‌های دوران وحشت استالینی از روایت ساختگی خود از تاریخ روسیه بود؛ بنابراین خیلی زود مشخص شد که موزه‌ای که گورباچف قصد تأسیس آن را داشت، در روسیه تحت حاکمیت پوتین جایی ندارد.

گورباچف به دلیل برچیدن اتحاد جماهیر شوروی، هم تمجید شد و هم مورد لعنت و نفرین قرار گرفت؛ اما واقعیت این بود که او هرگز قصد قبلی نداشت که جهان را به این شکل تغییر دهد. در سال ۱۹۸۷، او تمام زندانیان سیاسی شوروی را که آن زمان تعدادشان به صدها نفر می‌رسید، آزاد کرد (جالب اینکه درحال‌حاضر تعداد زندانیان سیاسی روسیه پوتین بیشتر از تعداد زندانیان دهه ۱۹۸۰ است). سیاست‌های گلاسنوست و پرسترویکای گورباچف باعث شد صدای منتقدان ساختار اتحاد شوروی شنیده شود. «آندری ساخاروف» منتقدی که گورباچف حکم تبعید داخلی‌اش را لغو کرد و سپس به عضویت شورای عالی شوروی درآمد، علیه انحصار حزب کمونیست استدلال می‌کرد. «گالینا استاروویتوا» قوم‌شناسی که به سیاست روی آورده بود هم استدلال می‌کرد که این امپراتوری باید برچیده شود و پیشنهاد می‌داد که معاهده‌ای اتحادی جایگزین ساختار استعماری شوروی شود؛ اما گورباچف هر دو پیشنهاد را رد کرد.

روی دیگر گورباچف

در سال ۱۹۸۹، شوروی از میزان کنترل خود بر اقمارهای اروپایی‌اش - کشورهایی که مسکو از زمان پایان جنگ جهانی دوم عملا بر آنها حکومت می‌کرد - کاست. لهستان، جمهوری دموکراتیک آلمان، چکسلواکی، رومانی و سایر کشورها یکی پس از دیگری حکومت‌های خود را که طرفدار شوروی بودند، سرنگون کردند؛ اما زمانی که مستعمره‌های داخلی روسیه - کشورهایی که شوروی آنها را به زور تصرف کرده بود - تقاضای استقلال کردند، مسکو با خشونت واکنش نشان داد. در آوریل ۱۹۸۹، مقام‌های حکومتی اعتراض‌های استقلال‌طلبانه در تفلیس پایتخت گرجستان را با خشونت سرکوب کردند و دست‌کم ۲۱ نفر را کشتند و ۲۹۰ نفر را مجروح کردند. در ژانویه ۱۹۹۱، پس از اینکه کشورهای حوزه بالتیک که در خلال جنگ جهانی دوم از سوی شوروی اشغال شده بودند، اعلام استقلال کردند، سربازان شوروی فعالان استقلال‌طلب در ریگا پایتخت لتونی و ویلنیوس پایتخت لیتوانی را به قتل رساندند. بسیاری گورباچف را به خاطر انحلال «بدون خون‌ریزی» اتحاد جماهیر شوروی ستوده‌اند. آنها فراموش می‌کنند که در مناقشات ارمنستان، جمهوری آذربایجان، مولداوی، تاجیکستان و نقاط دیگر نه‌تنها خون‌های بسیاری ریخته شد؛ بلکه هنوز هم این وضعیت ادامه دارد. در مارس ۱۹۹۱، پس از آنکه نه‌تنها کشورهای حوزه بالتیک، بلکه اوکراین و روسیه - بزرگ‌ترین جمهوری‌های شوروی - نیز رأی به جدایی از اتحاد شوروی دادند، گورباچف یک همه‌پرسی برای حفظ اتحاد جماهیر شوروی برگزار کرد و از میان ۱۵ جمهوری عضو، شش کشور از مشارکت در این همه‌پرسی امتناع کردند، با این حال گورباچف مدعی شد که ۹ کشور باقی‌مانده تداوم وجود این امپراتوری را تأیید کردند.

در آگوست ۱۹۹۱، گروهی از پیرمردهای افراطی حزب کمونیست اقدام به کودتا کردند. آنها گورباچف را در خانه تابستانی‌اش در کریمه محبوس و وضعیت اضطراری اعلام کردند و قوانین سانسور را بازگرداندند. سه روز بعد، کودتا شکست خورد؛ اما گورباچف پس از بازگشت به مسکو دیگر جایگاه و نفوذ سابق را نداشت: بوریس یلتسین، رهبر روسیه مستقل، جای او را گرفت. در ماه دسامبر، یلتسین و رهبران اوکراین و بلاروس درباره انحلال شوروی با هم مذاکره کردند. گورباچف از مقام خود به‌عنوان رهبر کشوری که دیگر وجود نداشت، استعفا داد. او این امکان و تمایل را داشت تا با اعمال خشونت و دستکاری در آرا کشور را حفظ کند؛ اما در نهایت حاضر نشد برای آنکه قدرت را در دست خود حفظ کند، دست به چنین اقداماتی بزند.

کینه پوتین

گورباچف از آن دست سیاست‌مداران کمیابی بود که اقداماتش براساس این باور بود که جهان و مردم آن - ازجمله خودش - می‌توانند بهتر از آن چیزی باشند که اغلب در ظاهر به نظر می‌رسند. آخرین تراژدی زندگی سیاسی گورباچف این بود که در حدود ۲۳ سال گذشته، سیاست‌مداری در روسیه قدرت را در دست داشته که تفکر کاملا متضادی با او دارد. ولادیمیر پوتین باور دارد که بشریت تا مغز استخوان فاسد است و تمام اقدامات او به نحوی طراحی شده‌اند تا این جهان‌بینی را اثبات کنند. در دوران پرسترویکا، پوتین افسر نسبتا دون‌پایه کاگ‌ب در درسدن آلمان شرقی بود. زمانی که خیابان‌های روسیه از هوای سرمست‌کننده آزادی پر شده بود، او در روسیه نبود و هنگامی که شوروی، آلمان شرقی را به حال خود رها کرد، او همچنان در آلمان بود. پوتین هرگز گورباچف را به خاطر اینکه نیروهای کاگ‌ب را در درسدن به حال خود رها کرد و از رؤیای یک امپراتوری عظیم اروپایی دست کشید، نبخشیده است. اغلب روس‌ها نیز مانند پوتین از گورباچف کینه دارند و عموما او را با بی‌ثباتی، هرج‌ومرج و پایان‌یافتن هر آنچه برایشان آشنا بود، به یاد می‌آورند. غیر از برخی موارد استثنائی، روشنفکران نیز که بیشترین بهره را از گلاسنوست بردند، هم به گورباچف علاقه دارند و هم از او بیزارند، نه‌تنها به خاطر سرکوب جنبش‌های استقلال‌طلب بلکه به خاطر نحوه حرف‌زدنش. گورباچف در غرب که روزگاری برای او احترام زیادی قائل بود، به واسطه مترجمی صحبت می‌کرد که حرف‌های نامفهوم و بی‌سر و تهش را به جملاتی منظم و قابل درک تبدیل می‌کرد. در روسیه، مردم به حرف‌های مردی گوش می‌دادند که هیچ‌گاه نمی‌توانست جمله‌ای را کامل ادا کند؛ کسی که تا پایان عمر به خاطر لهجه‌اش، ساده‌لوح و روستایی به نظر می‌آمد.

گورباچف پس از کناره‌گیری از مقامش، عمدتا از زندگی سیاسی فاصله گرفت. او اندیشکده‌ای به نام بنیاد گورباچف تأسیس کرد. کارهای خیریه انجام داد. تلاش کرد تا موزه وحشت استالین را تأسیس کند؛ اما با شکست مواجه شد. در سال ۲۰۱۳، زمانی که پوتین اعتراضات را سرکوب کرد و قوانینی را به تصویب رساند که هرگونه اعتراضی را تقریبا ناممکن می‌کرد، گورباچف در مصاحبه‌ای با اعتراض گفت: «لعنتی! از مردم خودت نترس»؛ اما او هیچ‌گاه علیه الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ یا در مخالفت با حمله به اوکراین حرفی نزد. در نهایت، او غیرشوروی‌ترین رهبر شوروی بود؛ اما تمام وجودش نظام شوروی بود. آنچه او را محدود می‌کرد، تخیلش بود و نه باورها و نهادهای دوران جوانی‌اش. اما حتی زمانی که روسیه مشغول جنگی استعماری و تهاجمی بود، به نظر می‌رسید گورباچف نمی‌توانست تخیل کند که کشورش چیزی به جز یک امپراتوری می‌تواند باشد.

منبع: Newyorker

***روزنامه‌نگار و نویسنده روسی - آمریکایی**

رهبر جدید حزب محافظه‌کار بریتانیا امروز رسما نخست‌وزیر می‌شود

«لیز تراس» زیر سایه «تاچر»

لیز تراس، رهبر جدید حزب محافظه‌کار بریتانیا که امروز به‌طوررسمی جانشین بوریس جانسون، در مقام نخست‌وزیری این کشور خواهد شد، سابقه فعالیت در رأس چند وزارتخانه را در یک دهه گذشته دارد.

تراس که تا قبل از انتخاب به‌عنوان رهبر حزب محافظه‌کار بریتانیا وزیر خارجه این کشور بود، در دوران تفکرات هیجانی و جوانی خود هوادار حزب لیبرال‌دموکرات و استقرار نظام جمهوری محسوب می‌شد. بااین‌حال در سال‌های بعد عضو حزب محافظه‌کار شد و به حمایت از سلطنت پرداخت. او پله‌های ترقی را در دولت‌های محافظه‌کار دیوید کامرون، ترزا می و بوریس جانسون، نخست‌وزیران بریتانیا طی کرد. با اینکه تراس در جریان کارزار همه‌پرسی برگزیت از هواداران بقای بریتانیا در اتحادیه اروپا بود اما پس از رأی اکثریت بریتانیایی‌ها به خروج از این اتحادیه به یکی از هواداران برگزیت تبدیل شد. لیز تراس در هفته‌های گذشته در جریان رقابت‌ها برای جانشینی بوریس جانسون، با وجود تبعات اقتصادی همه‌گیری کرونا و پیامدهای تهاجم نظامی روسیه به اوکراین، از کاهش گسترده مالیات‌ها و کاهش شمار کارکنان دولت دفاع کرد. او همچنین برخلاف ریشی سوناک، وزیر دارایی سابق و رقیب نهایی خود، حاضر به انتقاد از بوریس جانسون نشد. رهبر جدید حزب محافظه‌کار بریتانیا در موضع‌گیری‌های سیاسی خود از مارگارت تاچر، نخست‌وزیر فقید بریتانیا در دهه ۱۹۸۰ الهام گرفته است. رسانه‌ها در جریان کارزار انتخاباتی اخیر حتی به این نکته اشاره کردند که تراس به الگوبرداری از پوشش مارگارت تاچر در انتخاب لباس‌هایش می‌پردازد. وقتی در اولین نطق انتخاباتی سران حزب محافظه‌کار در لیدز، از لیز تراس پرسیدند کدام‌یک از نخست‌وزیران پیشین را بیش از همه تحسین می‌کند، او پاسخی قاطع داشت: مارگارت تاچر. اشارات مدام او به تحمیل سنت‌های تثبیت‌شده موجود، مقابله با اتحادیه‌ها و ایستادگی در برابر روسیه همگی یادآور مارگارت تاچر یکی از پرنفوذترین نخست‌وزیران معاصر بریتانیاست. حتی انکار شباهت‌ها از سوی تراس هم درنهایت به پررنگ‌ترشدن آنها منجر شد. او اخیرا گفته است: «من خودمم؛ با پیش‌زمینه‌ای بسیار متفاوت. در یورکشایر بزرگ شدم. به یک مدرسه جامع رفتم. من کسی هستم که همه عمر برای پیشبرد امور زحمت کشیده است». او نیز مانند تاچر مدافع سرسخت فردگرایی، به دولت رفاه ذاتا بدبین و به نفوذ اتحادیه‌ها بی‌اعتناست. تراس خواهان مقررات‌زدایی بیشتر در بخش مالی، دیوان‌سالاری کمتر در دولت و نظام مالیاتی ساده‌تر است. در مصاحبه با فایننشال‌تایمز، درباره تحولات مشابهی که تاچر اجرا کرد، گفت: «در دهه ۱۹۸۰ کارهای بزرگی کردیم». یکی از دوستان نزدیک لیز تراس با وجود تغییر در مواضع سیاسی او بر این باور است که رهبر جدید محافظه‌کاران را می‌توان یک «تاچری نئولیبرال» یعنی مخالف بخش دولتی بزرگ، طرفدار کاهش مالیات‌ها و مخالف نزاکت سیاسی رایج دانست. این درحالی است که لیز تراس در خانواده‌ای با گرایش سیاسی چپ متولد شده است. مادر او از فعالان جنبش خلع سلاح هسته‌ای بود. لیز تراس اخیرا در پاسخ به این پرسش که آیا والدینش به او و محافظه‌کاران رأی می‌دهند یا خیر گفت: «به نظرم مادرم رأی می‌دهد، درمورد پدرم مطمئن نیستم». لیز تراس در سال ۲۰۱۰ برای اولین بار به مجلس عوام بریتانیا راه یافت. او که دانش‌آموخته رشته‌های فلسفه، علوم سیاسی و اقتصاد است سابقه فعالیت در بخش خصوصی و شرکت نفت و گاز «شل» را دارد. جانشین بوریس جانسون در مقام نخست‌وزیری بریتانیا دو فرزند دختر دارد. او پس از افشای رابطه خارج از ازدواجش با یکی از نمایندگان محافظه‌کار پارلمان در بین سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ برای حفاظت از زندگی خصوصی خود تلاش زیادی کرد. به همین دلیل لیز تراس به‌ندرت در انظار عمومی با همسر و دخترانش ظاهر می‌شود. لیز تراس، ۴۷ساله قرار است امروز با حضور در قلعه بالمورال در اسکاتلند به‌طوررسمی از سوی الیزابت دوم، ملکه بریتانیا به‌عنوان نخست‌وزیر جدید معرفی شود. انتظار می‌رود که او پس از بازگشت به لندن به‌تدریج وزرای دولتش را معرفی کند. رهبر جدید محافظه‌کاران بریتانیا پانزدهمین نخست‌وزیر دوران ۷۰ساله سلطنت ملکه الیزابت دوم خواهد بود.

توقف در ایستگاه پادمان

ادامه از صفحه اول

راهکار برون‌رفت از این معضل نیز پرهیز از دامن‌زدن به آن و توسل به راهکار سیاسی است. مطالبه‌گری ایران در بسته‌شدن کامل پرونده کاملا درست و رویکردی در راستای پایداری توافق است. هیچ استخوان لای زخمی نباید در توافق وجود داشته باشد. باوجوداین رسانه‌ای‌کردن این اختلاف در واقع بازی در میدان مخالف اصلی توافق و پاس گل دادن به رژیم صهیونیستی است. پرونده پادمانی مانند توافق ۲۰۱۵ باید از طریق دیپلماسی بین طرفین اصلی مذاکره و اخذ تضمین‌های لازم خاتمه یابد. غرب و به‌ویژه آمریکا راهکارهای لازم برای خاتمه این معضل و بسته‌شدن پرونده را مثل توافق قبلی در جیب دارند. تصور می‌کنم مذاکره مستقیم بدون واسطه با آمریکا سهل‌الوصول‌ترین راه برای غلبه بر این مانع (و شاید تنها مانع باقی‌مانده) است. ما قبلا در بحران‌های افغانستان و عراق بدون هیچ مانعی با آمریکا پشت میز مذاکره نشستیم. ثمرات این مذاکرات هم خلاصی از دو دشمن عنود بود. از قدیم گفته‌اند چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.

دیدید که آسمان به زمین نیامد

چرا درها باز نمی‌شود و باز هم این خوشی به تأخیر می‌افتد. باور کنید در همه شهرها دختران می‌توانند به تماشای فوتبال بروند، بدون اینکه اتفاق خاصی بیفتد. حتی این حق بدیهی که خانواده‌ها در کنار هم به تماشای فوتبال بنشینند، برای همیشه قابل چشم‌پوشی نیست و صاعقه‌ای نخواهد زد. باز هم ممنون از اینکه حق خانم‌ها را داده‌اید؛ اما کاش می‌گفتید چرا سال‌ها این حق زایل شد. کاش می‌گفتید چرا در شهرستان‌ها تعلل می‌کنید و کاش می‌گفتید بقیه حقوق شهروندی معطل‌مانده ما کی در دستور کار قرار خواهد گرفت.

کارت دانشجویی **اینجانب سید سینا مهاجرانی** فرزند سید مجید با شماره دانشجویی ۹۶۲۳۱۱۰۵ از دانشگاه شهید بهشتی رشته زیست شناسی گیاهی در مقطع لیسانس مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

به اطلاع میرساند اینجانب **مصطفی بنی هاشمی** مالک ۱۰۰۰ مترمربع سهم مشاع از ۵۹۸۰ مترمربع از پلاک ثبتی ۱۵۲ اصلی و ۱۳۵ فرعی واقع در نصیرشهر از توابع شهرستان رباط کریم.موضوع سند مالکیت شماره۳۲۳۶۲۷صادره در تاریخ ۱۳۶۹/۱۱/۰۱ متقاضی تامین بستر و حریم رودخانه در داخل و مجاورت پلاک ثبتی فوق الذکر میباشم. از آنجاییکه هیچ گونه دسترسی به مالکین مشاعی ندارم تقاضای نشر آگهی در دونوبت به فاصله ۱۵ روز در روزنامه های کثیرالانتشار محلی نشر و به اطلاع مالکین رسانده شود.

مدرک تحصیلی **اینجانب محسن صابری وحید** فرزند علی اکبر کد ملی ۰۹۴۱۳۱۶۶۶۱ متولد مشهد در رشته مدیریت بازرگانی در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه آزاد اسلامی مفقود گردیده است . از یابنده تقاضا میشود انرا به ادرس : مشهد . بزرگراه هاشمی رفسنجانی ۳۶ جنب انبار شهید محبت دار ارسال نماید یا جهت تحویل با شماره ۰۹۳۳۰۷۹۵۹۵۹ تماس تماس بگیرد

مدرک تحصیلی **اینجانب محسن صابری وحید** فرزند علی اکبر کد ملی ۰۹۴۱۳۱۶۶۶۱ متولد مشهد در رشته مدیریت بازرگانی در مقطع کارشناسی از دانشگاه آزاد اسلامی مفقود گردیده است از یابنده تقاضا می شود آن را به آدرس : مشهد .بزرگراه هاشمی رفسنجانی ۳۶ جنب انبار شهید محبت دار ارسال نماید یا جهت تحویل با شماره ۰۹۳۳۰۷۹۵۹۵۹ تماس تماس بگیرد .

برگ سبز **خودرو پژو پارس** رنگ مشکی متالیک مدل ۱۳۸۲ به شماره پلاک ایران ۷۷ _ ۸۶۹ ه ۵۶ و شماره موتور ۲۲۸۲۸۱۱۷۰۶۵ و شماره شاسی ۸۱۸۱۶۶۹۶ به نام **محسن سیفی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز **خودرو پژو پارس XU7** رنگ سفید روغنی مدل ۱۳۹۳ به شماره پلاک ایران ۷۷ _ ۷۳۸ س ۲۶ و شماره موتور 124K0465609 و شماره شاسی NAAN01CA4EH136218 به نام **علی ایمانی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز **سواری پژو 405GLX -XU7** مدل ۱۳۹۵ به رنگ خاکستری متالیک به شماره پلاک ۳۱ ق ۶۸۱ ایران ۹۴ شماره موتور 124K0891922 و شماره شاسی NAAM01CE0GK424252 به نام **فرخنده جعفرپور رزدری** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد .

برگ سبز خودرو پژو پارس XU7 رنگ خاکستری متالیک مدل ۱۳۹۶ به شماره پلاک ایران ۷۷ _ ۵۸۹ و ۹۹ و شماره موتور 124K1116034 و شماره شاسی NAAN01CE4HH006960 به نام **سینا اورعی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

برگ سبز **سواری پژو 405GLX -XU7** مدل ۱۳۹۳ به رنگ خاکستری متالیک به شماره پلاک ۵۸ س ۷۵۳ ایران ۸۴ شماره موتور 124K0401186 و شماره شاسی NAAM01CA2ER030579 به نام **بنیامین حیدری** پور احمدی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد .

برگ سبز **خودرو سمند ایکس ۷** رنگ نقره ای متالیک مدل ۱۳۸۵ به شماره پلاک ایران ۳۰ _ ۹۷۷ ل ۷۴ و شماره موتور ۱۲۴۸۵۱۰۵۶۲۲ و شماره شاسی ۱۴۵۵۹۵۳۰ به نام **محمدصالح فامیل پلوئی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.